



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فيما يجب فيه الخمس - الخامس: مايفضل عن مؤونه السنه تاریخ: ۲۲ دی ۱۳۹۴

موضوع جزئی: مقام سوم: موارد استثناء- بررسی ادله عدم خمس در صداق مصادف با: ۱ ربیع الثانی ۱۴۳۷

جلسه: ۴۷

سال ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مورد صداق بود از این جهت که آیا خمس به صداق تعلق می‌گیرد یا خیر؛ عرض کردیم شهرت قویه بر عدم وجوب خمس در مهریه تحقق دارد. چند دلیل بر این ادعا و قول اقامه شده؛ دلیل اول این بود که بر مهریه و صداق عنوان غنیمت و فائده صدق نمی‌کند لذا مشمول ادله خمس نیست (با توضیحاتی که ذکر شد).

گفتیم دو اشکال به این دلیل شده است. اشکال اول این بود که اساساً صداق عوض البضع نیست بلکه مالیت ندارد در استدلال آمده بود که مهریه عوض البضع است و این عوض در واقع برای تدارک آن چیزی است که زن از دست می‌دهد یا به ازاء واگذاری چیزی در اختیار مرد است. اشکال این بود که این عوضیت تحقق ندارد پس این دلیل نمی‌تواند مانع صدق عنوان فائده شود. اشکال دوم هم این بود که بر فرض هم مهریه عوض البضع باشد مثل اجرت بر عمل است یعنی همان گونه که در اجرت بر عمل، خمس واجب است، در عوض بضع هم خمس واجب می‌شود.

در مورد اشکال دوم عرض کردیم محقق خوبی یک پاسخی دادند از آن لکن ما پاسخ محقق خوبی از این اشکال را نپذیرفتیم و گفتیم این پاسخ نمی‌تواند اشکال دوم را دفع کند. در این رابطه عرض کردیم فارق بین اجاره و نکاح آن چیزی که محقق خوبی گفتند نیست بلکه فارق این است که بطور کلی در مسئله نکاح، آن چیزی که از قبل زوجه به زوج اعطا می‌شود، مالیت ندارد تا بخواهد منتقل شود و آثار ملکیت بر آن مترتب شود بخلاف اجاره اعمال؛ چون در اجاره اعمال، انتقال ملکیت عمل به مستأجر صورت می‌گیرد و آثار ملکیت بر عمل مترتب می‌شود. این را می‌توانیم به عنوان فرق بگوییم ولی این فرق باز مانع تعلق خمس نیست.

نظر مختار در مورد دلیل اول

در مجموع اگر بخواهیم اشکال دوم نسبت به دلیل اول را بررسی کنیم بعد از آنکه معلوم شد پاسخ محقق خوبی تمام نیست هر چند بین اجاره و نکاح فرق هم وجود دارد، اما این فرق مانع تعلق خمس نیست.

اشکال دومی هم که ما به پاسخ محقق خوبی کردیم این بود که بر فرض این فرقی که ایشان گفتند را بپذیریم، نتیجه‌اش ثبوت خمس در مهریه است به طریق اولی. لذا به طور کلی اشکال دوم توسط مرحوم آقای خوبی پاسخ داده نشده و اشکال دوم به قوت خودش باقی است. اشکال دوم لا ینحل ماند. چون هرچند ما بین اجاره و نکاح فرق گذاشتیم ولی گفتیم این مانع تعلق خمس نیست.

اشکال اول هم این بود که صداق عوض البضع نیست، از آن جواب داده شد که از نظر عرف و عقلا و حتی شرع، عوض البضع هست و وقتی عوض البضع شد دیگر صدق فائده بر آن نمی‌کند. لکن باید ببینیم آیا واقعاً از نظر عرف و عقلا صداق

عوض البضع هست یا نیست؛ اگر گفتیم صدق عوض بضع است، این راه را باز می‌کند برای اینکه عنوان فائده بر آن منطبق نشود. چیزی که مستدل بر آن تکیه می‌کرد و به استناد عوضیت می‌خواست بگوید که این خمس ندارد. مناقشه‌ای که در آن شد این بود که این عوض البضع نیست؛ در این باره باید به عرف مراجعه کرد و دید که آیا واقعاً از نظر عرف مهریه‌ای که زن می‌گیرد عوض بضع است یا خیر؟ درست است که در بعضی روایات اطلاق عوض بضع شده اما چه بسا عوض حقیقی مورد نظر نیست و اینجا مقصود این است که کأن به حکم العوض است و برای تقریب به ذهن این عنوان گفته شده و الا فی الواقع مهریه‌ای که زن می‌گیرد اینگونه نیست که این به عوض بضعش باشد. لذا اشکال اول هم به نظر می‌رسد وارد باشد.

لذا در مجموع هم اشکال اول و هم اشکال دوم نسبت به دلیل اول وارد است و اگر بخواهیم جمع بندی کنیم آنچه را که پیرامون دلیل اول گفتیم می‌توانیم بگوییم واقعاً چه مانعی دارد از اینکه عنوان فائده و غنیمت بر مهریه صادق باشد.

دقت کنید! مگر ما در مورد معنای فائده قبلاً چه چیزی گفتیم؟ معنای فائده این بود: «ما استفاده الانسان»؛ آن چیزی که انسان بدست بیاورد و استفاده کند. در لغت و عرف، به هر چیزی که انسان استفاده کند فائده می‌گویند و کاری ندارند این فائده از چه طریقی و با چه سببی و به چه قصدی حاصل شده باشد. آیا واقعاً زنی که یک مهریه‌ای می‌گیرد از نظر عرف به این اطلاق فائده نمی‌شود؟ اینکه فقها نوعاً اینجا می‌گویند ما حتی اگر ما غنمتم را به معنای مطلق فائده بگیریم این شامل مهریه نمی‌شود، این (مطلب) به چه دلیل است؟ چرا اگر ما غنیمت را به معنای مطلق فائده گرفتیم و فائده را به معنای مطلق ما استفاده الانسان دانستیم، این شامل مهریه نشود؟ مخصوصاً در جاهایی که مهریه، یک مقداری بیشتر هم هست. البته بعضی می‌گویند اگر مهریه به اندازه مهر المثل باشد، عنوان فائده صدق نمی‌کند ولی اگر بیشتر از مهر المثل باشد عنوان فائده صدق می‌کند؛ این تفصیلی است که بعضی داده‌اند. خود این هم جای بحث دارد که به چه دلیل اگر تا حد مهر المثل باشد، لا ینطبق علیه عنوان الفائده ولی اگر زائد بر مهر المثل باشد ینطبق علیه.

واقع این است که هر چه انسان تأمل می‌کند می‌بیند هیچ مانعی برای صدق عنوان فائده و غنیمت بر صدق و مهریه وجود ندارد اعم از اینکه ما مهریه را عوض البضع بدانیم یا ندانیم؛ اگر مهریه را عوض البضع ندانیم که صدق عنوان فائده بر مهریه واضح تر است. اگر هم آن را عوض البعض بدانیم باز هم مانعی در برابر صدق عنوان فائده نیست. چون اساس استدلال بر این استوار بود که مهریه عوض البضع است و عوضیت معنایش تدارک است پس فائده نیست. اگر عوض البضع بود معنایش این نیست که بضع یک مالیتی دارد که در مقابلش یک مالی باشد و این تبدیل یک مال به مال باشد. حال این یک حقی است یا هر چه هست در مقابلش مال قرار داده شده ولی این مانعی در برابر صدق عنوان فائده ایجاد نمی‌کند.

لذا در مجموع در رابطه با دلیل اول اینکه گفته شده خمس به مهریه تعلق نمی‌گیرد چون مصداق فائده و غنیمت نیست، واقعهش این است که این را نمی‌توان پذیرفت.

دلیل دوم

سَلْمَنَا بضع از اموال نباشد تا منتقل به زوج شود یعنی زوجه آن را منتقل به زوج کند اما عرف به این چیزی که بازاء این بضع از زوج می‌گیرد، عنوان فائده منطبق نمی‌کند چون آن را ریح نمی‌داند یعنی کأن در نظر مستدل ملاک در صدق غنیمت تحقق ریح است. یک ریح و سود و چیزی باید تحقق پیدا کند تا عنوان فائده بر آن صدق کند. بگویند این ریح و ریح در

مانحن فیه محقق نیست یعنی حتی اگر ما بضع را از اموال ندانیم و بگوییم این چیزی نیست که بخواهد در مقابل یک مالی به زوج منتقل شود، باز هم عنوان فائده بر آن صدق نمی‌کند چون ربح نیست؛ درست است که هر چه هست در مقابلش زن دارد یک مالی می‌گیرد ولی بر آنچه که می‌گیرد عنوان فائده بر آن صدق نمی‌کند چون ربح نیست و عنوان سود و ربح در اینجا محقق نمی‌شود.

این دلیل در واقع بر فرض تنزل از دلیل قبل است. در دلیل اول گفته شد که صدق عوض البضع است، کأن برای بضع یک مالیتی قائل بودند و صدق را عوض آن قرار دادند و گفتند چون این عوض است مثل اُرش می‌ماند. اگر جنایتی بر کسی وارد شود باید اُرش دهد این هم کأن برای تدارک است پس در واقع عنوان فائده بر آن منطبق نیست. دلیل دوم هم در واقع می‌خواهد همین را بگوید؛ می‌خواهد بگوید عنوان فائده منطبق نیست ولی با این فرض که بضع مالیت ندارد، هر چند عوضیت در آن پذیرفته شود به هر حال اساس دلیل دوم بر این استوار است که بضع از اموال نیست اما در عین حال به اِزائش یک چیزی گرفته می‌شود؛ بضع چیزی نیست که منتقل به زوج شود اما بالاخره زن یک چیزی را دارد می‌گیرد در برابر هر چیزی اما آنچه که می‌گیرد عنوان فائده بر آن تطبیق نمی‌شود؛ چون فائده در جایی منطبق می‌شود که ربح محقق شود و اینجا ربح تحقق ندارد.

بررسی دلیل دوم

اشکال این دلیل هم این است که ملاک در صدق غنیمت و فائده تحقق ربح نیست؛ ملاک از نظر عرف این است که انسان چیزی را بدست بیاورد و استفاده کند. بله اگر بگوییم «ما استفاده الانسان» مفهوماً مساوی با همان ربح است و فرقی بین اینها نیست این به همان دلیل قبلی برگشت می‌کند و پاسخش معلوم است. اما اگر اینها را یکی ندانستیم بالاخره این چیزی که زن از مرد می‌گیرد یک سود است، سود لازم نیست در یک معامله باشد. کسی که چیزی را حیازت می‌کند آیا نمی‌گوییم (ربح) سود کرد؟! حال به معنای عام ربح، نه به معنای حاصل از یک معاوضه. اگر فائده را مساوی با ربح گرفتیم، قهراً در همه مواردی که انسان یک فائده‌ای نصیبش می‌شود می‌توان بگوییم ربح؛ کسی که ماهی صید می‌کند یا پرنده‌ای شکار می‌کند در آنجا هم بالاخره سود و ربح برده است در اینجا هم زن از مرد یک چیزی را به عنوان مهریه می‌گیرد و این هم فائده و ربح است. لذا دلیل دوم هم نمی‌تواند مانع از تعلق خمس شود.

دلیل سوم

سیره قطعیه بین مسلمین قائم شده بر عدم خمس در صدق و این سیره متصل به زمان معصوم است. اگر خمس در مهریه واجب بود نباید چنین سیره محققه مسلمة قطعیه بین متشرعه محقق می‌شد! این چه حکمی است که هیچ یک از مسلمین به آن عمل نکرده‌اند. لذا این نشان می‌دهد که مهریه خمس ندارد.

بررسی دلیل سوم

به نظر می‌رسد احراز چنین سیره قطعیه متصله به زمان معصوم، مشکل است. ما باید این را احراز کنیم؛ به صرف اینکه کسی ادعا می‌کند این سیره قطعیه من الآن الی زمن المعصوم بوده، کافی نیست. واقعاً ما از کجا می‌خواهیم این را احراز کنیم؟ چگونه می‌خواهیم احراز کنیم که بین متشرعه این سیره عملیه در طول تاریخ بوده تا برسد به زمان معصوم و معصوم هم آن را تأیید و تقریر کرده‌اند؟ این هم قابل قبول نیست.

دلیل چهارم

اساساً به مسئله خمس در مهریه در هیچ یک از اخبار و روایات اشاره نشده است؛ اگر در صداق و مهریه خمس ثابت بود بالاخره در یک روایتی باید به آن اشاره می‌شد. حتی در اخبار تحلیل که مشخصاً به عناوین متعددی اشاره شده و ائمه موارد متعددی از ما يتعلق به الخمس را تحلیل کردند (مثل هدیه و هبه و حتی در بعضی روایات ارث)، اما اشاره‌ای به مسئله صداق و مهریه نشده است. در اخبار تحلیل ائمه فرمودند خمس فلان و فلان را حلال کردیم ولی هیچ کجا نیامده که خمس مهریه را حلال کردیم. پس حتی در اخبار تحلیل هم مهریه به عنوان یک مورد در کنار سایر عناوین ذکر نشده است مثلاً در روایت طولانی از علی بن مهزیار که قبلاً خواندیم، موارد متعددی خمس تحلیل شده است. اما نامی از صداق برده نشده. پس اینکه ما می‌بینیم در هیچ روایتی حتی در اخبار تحلیل اشاره‌ای به مهریه و صداق نشده، نشان می‌دهد که خمس در اینها واجب نیست.

بررسی دلیل چهارم

این دلیل هم به نظر ما ناتمام است؛ چون اگر ما قائل به صدق عنوان فائده شویم و بگوییم عنوان فائده و غنیمت بر صداق هم صدق می‌کند، دیگر نیازی نداریم بخصوصه مسئله صداق و مهریه در روایات مورد اشاره واقع شود. همین که در روایات، خمس را در مطلق فائده ثابت کنند، این خود به خود شامل صداق هم می‌شود. به عبارت دیگر بین عدم اشاره به صداق در اخبار و عدم وجوب خمس در صداق ملازمه نیست؛ این دلیل در صورتی تمام است که بین این دو ملازمه باشد یعنی عدم اشاره به صداق و عدم تعرض به مهریه در اخبار مستلزم نفی خمس در مهریه باشد در حالی که این استلزام وجود ندارد. بله، اگر هیچ راهی برای کشف وجوب خمس در مهریه نداشتیم و تنها همین راه بود، حق با مستدل بود ولی اگر این هم نباشد و اگر در اخبار هم بخصوصه نامی از مهریه برده نشده باشد، ما هیچ مشکلی نداریم و می‌توانیم به عمومات و اطلاقات ادله خمس که خمس را در مطلق فائده و غنیمت ثابت کردند، استناد کنیم چون صداق هم مصداقی از فائده و غنیمت است که متعلق خمس می‌باشد.

دلیل پنجم

در قرآن و روایات ادله‌ای دال بر لزوم اعطاء صداق و مهریه به نساء داریم مثل «و آتوهنّ اجورهنّ»، اما در هیچ یک از آن ادله اشاره‌ای به وجوب خمس نشده در حالی که مسئله خمس از مؤونه خارج است و مؤونه زن هم بر مرد است. در واقع این دلیل به ضمیمه این چند مطلب تمام می‌شود:

- از یک طرف ادله دلالت می‌کند بر اینکه مهریه زن را باید بدهیم.
 - از طرف دیگر مسئله مهریه از مؤونه زندگی خارج است و این جزء مؤونه نیست. مؤونه زن هم بر مرد است.
- اگر اینجا این مطالب را با هم ملاحظه کنیم نتیجه این است که مهریه خمس ندارد. این را هم بعضی از بزرگان فرمودند.^۱

بررسی دلیل پنجم

^۱ کتاب الخمس آقای حائری، ص ۱۶۸.

این دلیل هم به نظر ما تمام نیست؛ چون ادله‌ای که دال بر لزوم پرداخت صداق و مهریه است از این جهت در مقام بیان نبودند. بلکه غرض آن ادله بیان اصل لزوم اعطاء خمس بوده، بنابراین اگر در این ادله سخن از خمس دلیل به میان نیامده بر عدم وجوب خمس نیست.

دلیل ششم

احدی از فقها فتوا به وجوب خمس ندادند؛ اگر خمس واجب بود حداقل بعضی از فقها باید فتوا به وجوب خمس در مهریه می‌دادند. لذا عدم فتوای فقها به وجوب خمس در مهریه، کاشف از عدم خمس در مهریه است.

بررسی دلیل ششم

این دلیل هم تمام نیست؛ چون فقهای متقدم متعرض این مسئله نشده‌اند و عدم تعرض کاشف از عدم فتوا به وجوب یا فتوا به عدم وجوب نیست. به علاوه بعضی مثل مرحوم آقای حکیم قائل به وجوب خمس در مهریه است. علی ما نُقل مرحوم آقای بهجت هم قائل به وجوب خمس در مهریه است.

نتیجه اینکه هیچ کدام از این شش دلیل اثبات عدم خمس در مهریه نمی‌کند.

«الحمد لله رب العالمین»